**آخرین دولت، دولت مستضعفان- قسمت پایانی**

پدید آورنده : عباس پسندید ، صفحه 30

|  |
| --- |
| **· اشاره:**  پیش از این گفتیم که مراد از استضعاف اجتماعی، بی پیرو ماندن ایده یا شخصی در میان جامعه است. و این استضعاف با استضعاف اقتصادی تفاوت می کند. بر این اساس دولت موعود، دولت مستضعفان اجتماعی است. نویسندة محترم در قسمت پایانی مقاله دربارة اقتدار اجتماعی و استراتژی انتظار سخن می گوید.  **· اقتدار اجتماعی؛ پیش شرط ظهور**  بر اساس آنچه گفته شد، روشن می گردد که برای ظهور حضرت و تشکیل حکومت عدل الهی، به چیزی به نام اقتدار اجتماعی نیاز است. اگر علت غیبت، استضعاف اجتماعی است، علت ظهور نیز اقتدار اجتماعی است. تشکیل حکومت به دست حضرت، نه متوقف بر تکمیل عنصر مشروعیت است و نه متوقف بر جواز تصدی. حضرت مهدی(ع) برای تشکیل حکومت، هم مشروعیت تام دارد و هم جواز تصدی. آنچه وجود ندارد قدرت و توان لازم برای تشکیل چنین حکومتی است که اقتدار اجتماعی آن را فراهم می کند و البته همان گونه که پیش از این روشن شد، مراد از قدرت نیز قدرت اجتماعی است، نه قدرت شخصی یا نظامی.  اقتدار اجتماعی در گفتمان مهدویت به این است که اندیشة مهدوی و حکومت مهدوی مورد پذیرش مردم قرار گیرد. اندیشة مهدوی ویژگی هایی دارد که ممکن است هر جامعه ای آمادگی پذیرش آن را نداشته باشد.  همچنین حکومت مهدوی اقتضاهایی دارد که هر چند به مصلحت مردم است، امّا گاه برخی جوامع تحمل عدالت علوی را نداشتند. پذیرش هر اندیشه و حکومتی به معنی تنظیم زندگی بر اساس آن است و این امری است دشوار.  اقتدار اجتماعی یعنی اینکه جامعه، ویژگی های اندیشه و حکومت مهدوی را بشناسد و اقتضائات آن را بپذیرد. حکومت دینی بر خلاف حکومت های دموکراتیک غیر دینی ویژگی های تغییرناپذیری دارد که نمی توان آن را متناسب با ذائقة اجتماعی تغییر داد. بنابراین، شرط لازم برای ظهور آن است که جامعه مصلحت نهفته در اندیشة امامت را درک کند و اقتضائات آن را بپذیرد. در چنین شرایطی پایگاه اجتماعی اندیشة مهدویت تقویت می شود و توسعه می یابد. این وضعیت، اقتدار اجتماعی لازم برای ظهور و تحقق حکومت عدل مهدوی را فراهم می سازد.  **· تفاوت اقتدار اجتماعی با استبداد**  ممکن است نظریة اقتدار اجتماعی و شرط ندانستن رضایت مردم برای تصدی حکومت، به استبداد و دیکتاتوری تفسیر گردد و چنین تصور شود که پیش شرط ظهور حضرت مهدی(ع) وجود قدرتی نظامی خواهد بود، تا با زور اسلحه خود را بر جامعه تحمیل کند. به همین علت کسانی که مبانی شیعه در منشأ الهی مشروعیت را قبول دارند، در حقیقت برای فرار از دیکتاتوری و حکومت خشونت و شمشیر دیدگاه «شرط جواز» را طرح کرده اند. آنان بر این اعتقادند که شرط ندانستن رضایت عامه، به معنی حکومت دیکتاتوری و اجبار بر مردم است و چون این امر به حکم عقل و شرع ناپسند است، پس رضایت عامه شرط جواز تصدی است.1  این تصور به خصوص در موضوع ظهور و حکومت حضرت مهدی(ع) شکل حساس تری به خود می گیرد، زیرا روایاتی که دربارة کشتار و خون ریزی هنگام ظهور حضرت وجود دارد، می تواند به این تصور دامن بزند و مؤیدی بر آن باشد.  این در حالی است که می توان رضایت عامه را شرط جواز تصدی ندانست و در عین حال به دامن استبداد و ارعاب هم نیفتاد. زیرا امر میان این دو دَوَران ندارد و میان رضایت عامه و استبداد، حالت سومی وجود دارد به نام «امکان». اگر رضایت عامه وجود نداشته باشد، دو حالت ممکن است پیش آید: یا مردم ضدّیت تام دارند و یا هر چند رضایت ندارند، ولی ضدیت هم ندارند و خنثی هستند.  پس سه وضعیت خواهیم داشت: رضایت، ضدیت و سوم حال خنثی، که ممکن است با انجام اقداماتی به موافقت تبدیل شود و امکان تشکیل حکومت فراهم آید. بر این اساس، گاهی رضایت عامه وجود دارد، ولی امکان حکومت دینی نیست. همان گونه که حکومت امیرالمؤمنین(ع) پس از قتل عثمان چنین وضعیتی داشت و از همین رو با وجود اقبال شدید مردم، حضرت از قبول آن استنکاف می کرد.2  گاهی رضایت عامه وجود ندارد، ولی عموم مردم ضدیت نیز ندارند و لذا با در هم ریختن معادلات سیاسی ـ اجتماعی، امکان حکومت معصوم به وجود می آید، همان گونه که حضرت علی(ع) پس از بیعت مردم با ابوبکر برای جمع نیرو تلاش می کرد تا زمام امور را در دست گیرد.  در چنین شرایطی نمی توان گفت چون رضایت بالفعل برای معصوم وجود ندارد و یا رضایت بالفعل برای مخالف حاکمیت معصوم شکل گرفته، هیچ اقدامی نمی توان صورت داد و هر اقدامی خلاف شرع و غیر مجاز است. البته اگر عموم مردم ضدیت با معصوم و حاکمیت او داشته باشند، نمی توان بر آنان حکومت کرد و چون امکان آن وجود ندارد، معصوم اقدامی برای کسب خلافت نمی کند.  بنابراین، نظریة اقتدار اجتماعی و شرط نبودن رضایت عامه، منجر به خشونت و استبداد نمی شود. شمشیر امامت برای غلبه بر خواصّ معاند به کار می رود، نه عموم مردم. در فلسفة سیاسی اسلام این یک اصل است که سلوک حکومت با عامة مردم باید بر اساسعطوفت و مهربانی باشد. امام صادق(ع) دربارة این اصل و شیوة سلوک زمامداران در نظریة امامت می فرمایند:  آیا نمی دانی امارت بنی امیه برپایة شمشیر و ظلم و ستم قرار دارد، ولی امامت ما بر پایة رفق، الفت، وقار، تقیه، خوش برخوردی تقوی و اجتهاد قرار دارد، پس شماها مردم را به دین خودتان و به آنچه قبول دارید ترغیب کنید.3  این شیوة حکومت اسلامی است و چندان اهمیت دارد که حتی برای حفظ حکومت نیز نمی توان از این اصل چشم پوشی کرد. متأسفانه برخی از جوامع جز با شمشیر و تحقیر سامان نمی یابند؛ آن گونه که بنی اسرائیل بودند، و جز امثال فرعون ها را نمی پذیرند؛ آن گونه که بنی اسرائیل پذیرفتند.4  با کمال تأسف باید گفت مردم عراق نیز از همین قبیل بودند که جز با تحقیر و شمشیر به راه نمی آمدند. امّا حضرت علی(ع) هرگز حاضر نشد برای بقای حکومت خود، از روش های خشونت آمیز استفاده کند. برخی افراد به ایشان متذکر می شدند که:  اهل عراق جز با شمشیر به راه نمی آیند!5  این ویژگی مردم عراق بود و به همین سبب حکومت کردن بر آنان جز با روش های خشونت آمیز ممکن نبود، امّا حضرت(ع) هرگز تن به استفاده از این روش ها ندادند. امام صادق(ع) در این باره می فرمایند:  حضرت علی(ع) همواره به مردم کوفه می فرمودند: ای مردم کوفه گمان می کنید که نمی دانم چه چیزی شما را به راه می آورد؟! می دانم، ولی مایل نیستم برای سر به راه کردن شما، خود را آلوده کنم)6  همچنین آن حضرت خطاب به مردم عراق فرموده اند:  به خوبی می دانم آنچه شما را به راه می آورد، شمشیر است. ولی من کسی نیستم که برای سامان دادن شما، نفسم را آلوده سازم.7  این بخش دیگری از منطق دین در فلسفة سیاسی است که حکومت خواهد کرد. امام باقر(ع) در این باره به یکی از طاغوت های بنی عباس می فرماید:  دولت شما پیش از دولت ماست و سلطنت شما پیش از سلطنت ما. سلطنت شما شدید و سخت است و هیچ گشایشی در آن وجود ندارد.8  بدون تردید هنگام ظهور حضرت، نبردهای بزرگی اتفاق می افتد، اما این نبردها برای تحمیل و در جهت نظریة اقتدار اجتماعی نیست. به بیان دیگر اقتدار اجتماعی به نبرد برای تحمیل حکومت منجر نمی شود. از جمله اشکالاتی که بر نظریة «جنگ برای تحمیل» وارد است، این است که نمی تواند پدیدة «غیبت» را تحلیل کند. اگر بناست که برای حاکمیت امام زمان(ع) نبردهای تحمیل کننده انجام شود، دیگر نیازی به این غیبت طولانی نمی بود.  همچنین این نظریه با روایات معصومین(ع) و تحلیل های عقلانی، که پیش شرط ظهور حضرت مهدی(ع) را «آمادگی اجتماعی» می دانند، در تضاد است. اگر ظهور نیازمند آمادگی اجتماعی است، «جنگ برای تحمیل» معنایی نخواهد داشت؟  اما مهم تر از همه اینکه برخی از روایاتی که به موضوع نبردهای پس از ظهور پرداخته اند، تأکید کرده اند که هدف این نبردها، منافقان و معاندان هستند. از همین رو عموم مردم در صف مقابل قرار می گیرند. نظریة جنگ برای تحمیل با این دسته از روایات هم ناسازگار است.  در فلسفة سیاسی اسلام حتی منافق تا وقتی یک شهروند باشد، در امان است و تنها زمانی که بخواهد مانع استقرار دولت مهدوی شود، با او ستیز خواهد شد. به همین سبب، شمشیر حضرت مهدی(ع) شمشیر تحمیل حکومت به مردم نیست، بلکه شمشیر مبارزه با کسانی است که در برابر خواست عمومی بشر برای تحقق عدالت صف آرایی می کنند. میان این دو تفاوت وجود دارد. گاهی یک نفر یا یک گروه با تکیه بر سر نیزه حاکمیت خود را به مردم تحمیل می کند و گاهی جامعه ای به پا می خیزد و علیه ستم قیام می کند ولی زورگویان در برابر آنان مقاومت می کنند و به همین سبب مردم نیز با آنان می جنگند. نمونة بارز آن در انقلاب اسلامی ایران اتفاق افتاد.  حضرت امام خمینی(ره) و یاران او مبارزه کردند و شهدای زیادی تقدیم انقلاب کردند. سؤال این است که این جنگ و کشتار به چه سبب بود؟ آیا به زور سرنیزه به مردم می گفتند که باید انقلاب کنید و نبرد این گونه آغاز شد؟ یا اینکه قیام کردند تا حکومت اسلامی تشکیل دهند، ولی صاحبان زر و زور و تزویر در برابر این خواست عمومی ایستادند و مردم هم تا اندازه ای که لازم بود با آنان درگیر شدند؟  داستان نبردهای ظهور نیز همین گونه است. دولت امامت، هیچ گاه خود را با خشونت و تهدید بر مردم تحمیل نکرده است. خانه نشینی حضرت علی(ع) و انزوای معصومان (ع) دلیل روشن این حقیقت است. ستیز امام زمان(ع) نیز با کسانی است که در برابر این حرکت حق (که خواست عمومی است) سد ایجاد می کنند.  بنابراین دیدگاه جنگ برای تحمیل نمی تواند تحلیل کنندة درگیری های زمان ظهور باشد و نظریة اقتدار اجتماعی و شرط قدرت نیز به این معنا نیست که اگر جامعه، حکومت حضرت مهدی(ع) را نپذیرد و در برابر آن بایستد، باید با تک تک آنان جنگنید. بلکه بر عکس، نظریة شرط قدرت معتقد است که در چنین جامعه ای امکان تشکیل حکومت حضرت و تحقق اهداف آن ـ که هدایت مردم است ـ وجود ندارد و لذا حضرت نیز نسبت به آن اقدام نمی کند.  **· استراتژی انتظار**  اکنون به راحتی می توان دربارة راهبرد انتظار سخن گفت و میان دیدگاه های مختلف داوری کرد. دربارة انتظار راهبردهای متفاوتی وجود دارد. یک راهبرد معتقد است فراگیری و جهان شمولی فساد پیش شرط ظهور است. دلیل آنان روایات فراوانی است که دربارة جهان پیش از ظهور، از تعبیر «کما ملئت ظلماً و جوراً» استفاده کرده اند.9  این نظریه تأثیر مستقیمی بر راهبرد انتظار و تعیین وظایف منتظران دارد. انگاره ای که از دل نظریة فوق در باب انتظار بیرون می آید، «نفی امر به معروف و نهی از منکر و تعطیلی هر گونه حرکت اصلاح طلبی» است.  گروهی از کسانی که پیش شرط ظهور را فراگیری فساد می دانند، بر این باورند که نباید جلوی فساد را گرفت. از دیدگاه اینان، هر گونه مانع تراشی در راه ایجاد فساد و منکرات، به تأخیر در ظهور می انجامد.10  کسانی که این انگاره را پذیرفته اند، بر این باورند که چون راه ظهور، گسترش فساد است، وظیفة منتظران، سکوت در برابر منکرات و اجازة گسترش فساد است و بر این اساس معتقدند هر نوع تلاش برای جلوگیری از فساد و توسعة صلاح و فلاح، حرکت ضدّ انتظار است که موجب به تأخیر افتادن ظهور می شود.  در نقد این دیدگاه باید گفت که اگر چه روایات مورد استناد صحیح اند، امّا استنباطی که از آنها شده درست نیست. روایات مورد استناد، بیانگر توصیف زمان ظهورند نه پیش شرط ظهور؛ فرق است میان اینکه گفته شود ویژگی های اجتماعی هنگامة ظهور چیست و اینکه گفته شود پیش شرط ظهور حضرت مهدی(ع) چیست. مورد اول ویژگی های جامعة جهانی را به هنگام ظهور، توصیف و پیش بینی می کند، ولی مورد دوم شرط ظهور حضرت مهدی(ع) را توضیح می دهد.  بدیهی است که میان این دو تفاوت وجود دارد. خیلی فرق است میان اینکه بگوییم «حضرت مهدی(ع) چون فساد فراگیر شود ظهور می کند» یا اینکه بگوییم حضرت مهدی(ع) در زمانی که فساد فراگیر است ظهور خواهد کرد. پس این دیدگاه نمی تواند بر گرفته از متون دینی باشد.  **· انتظار و تبدیل استضعاف به اقتدار**  راهبرد انتظار را مباحث پیشین روشن می سازد. در مباحث گذشته روشن شد که علت غیبت حضرت مهدی(ع) استضعاف اجتماعی بود. از این رو، پیش شرط ظهور حضرت نیز اقتدار اجتماعی خواهد بود. بر این اساس، فلسفة دوران غیبت و انتظار، تبدیل استضعاف به اقتدار است. که شکل می گیرد تا با حفظ جان آخرین زمامدار، ناهمراهی جامعه به همراهی تبدیل شود و قدرت لازم برای تحقق حکومت امامت فراهم گردد آنگاه آخرین زمامدار ظهور می کند و آخرین دولت را تشکیل می دهد.  در حقیقت، دوران انتظار دورانی است که باید در آن امکان اجتماعی برای برپایی حکومت امامت به وجود آید. لذا برای تحقق حاکمیت حضرت مهدی(ع) به فرایندی نیاز است تا استضعاف را به اقتدار تبدیل کند و امکان اجتماعی آن را به وجود آورد. این، راهبرد منتظران در دوران انتظار و پیش شرط ظهور است. این راهبرد دو رکن اساسی دارد: یکی اینکه فعال و پویا است، نه ساکن و خموش، و دیگر اینکه جهت گیری آن تبدیل استضعاف به اقتدار و فراهم ساختن امکان اجتماعی حکومت مهدوی است. اما در این باره باید به چند نکته توجه کرد:  1. نکتة اول مربوط به گسترة حکومت است. حکومت حضرت مهدی(ع) یک حکومت جهانی است، نه منطقه ای و کشوری.  خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:  و ما در زبور، پس از تورات، نوشته ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد.  11  در روایات نیز همه جا صحبت از حکومت حضرت بر کل زمین شده، که بیان آن از حوصلة این نوشتار خارج است. بر همین اساس وقتی صحبت از امکان و اقتدار می شود، باید آن را در مقیاس جهانی مد نظر داشت.  2. نکتة دوم مربوط به عامل تغییر است. آنچه موجب تغییر در جامعه می گردد، خود مردم هستند، نه عواملی از بیرون. قرآن کریم بر این نکته تأکید دارد که منشأ تغییرات درون اجتماعی است نه برون اجتماعی. خداوند متعال می فرماید:  خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.12  و جای دیگر می فرماید:  زیرا خدا نعمتی را که به قومی ارزانی داشته است، دگرگون نسازد، تا آن قوم خود دگرگون شوند.13  بر همین اساس باید برای تغییر به عوامل درونی جامعه پرداخت.  3. محور تغییر باید بر عدالت پذیری استوار باشد. رکن حکومت دینی عدالت است. بررسی و طرح ادلّة این موضوع از حوصلة این نوشتار خارج است. آنچه مهم است اینکه دربارة حکومت حضرت مهدی(ع) نیز این تعبیر فراوان به کار رفته که عدالت، رهاورد آن است. لذا اگر جامعه ای بخواهد حکومت دینی و از جمله حکومت حضرت مهدی(ص) را بپذیرد، باید عدالت پذیر باشد.  4. مسئلة بعدی فرایند تغییر است. در روایت بسیار مهمی، امام باقر(ع) مراحل سه گانه ای را بیان کرده اند که به خوبی می تواند فرایند تغییر را مشخص سازد.  کسی از امام باقر(ع) می پرسد که چه وقت ظهور حضرت مهدی(ع) اتفاق می افتد تا دل ما شاد گردد؟ حضرت در قالب بیان این حکایت آموزنده تاریخ را به سه دوره: «زمان گرگ صفتی»، «زمان میش صفتی» و «زمان ترازو» تقسیم می کند و به این حقیقت اشاره می فرماید که در دورة «گرگ صفتی» حقّ امامت غصب شد، در دورة «میش صفتی» مردم می خواهند حقّ ما را بدهند، ولی حال اقدام در راه آن را ندارند و در دورة سوم که دوره «عدالت» است، مردم حق ما را خواهند دارد. اینها دوره های سه گانة تاریخ امامت اند. مدار و محور این دوره های سه گانه، مردم اند. اگر مردم تغییر کنند، زمان ظهور فرا خواهد رسید.  مهم این است که باید جامعه را سنجید و بر اساس یکی از الگوهای سه گانه، وضعیت آن را مشخص ساخت. سپس برای حرکت به سمت مرحلة بعد برنامه ریزی کرد تا به زمان ترازو رسید. در این شرایط، اقتدار اجتماعی ـ جهانی لازم برای حکومت عدل جهانی فراهم خواهد شد.  بر اساس این حدیث شریف، پیش نیاز ظهور عدالت خواهی مردم است. امام عدالت، امت عدالت خواه می خواهد. دولت عدالت، جامعة عدالت پذیر می خواهد. جامعة فاسد، امام عدالت را نمی پذیرد. مردم فاسد، دولت عدالت را تحمل نمی کنند. همان گونه که امام علی(ع) را تحمل نکردند. اگر ظهور در جامعة فاسد روی دهد، امام مهدی(ع) نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت. بنابراین پیش شرط ظهور، توسعة عدالت خواهی و حرکت از زمان گرگ به زمان میش و از زمان میش به زمان ترازو است.  5. مسئلة مهم دیگر، شیوة تغییر است. شیوة تغییر، تغییر فرهنگ و بینش است، نه تغییر نظامی. در برخی روایات، برای تبدیل استضعاف به اقتدار، راهبرد افزایش رشد و آگاهی مورد تأکید قرار گرفته است. عبدالسلام بن صالح هروی نقل می کند که:  امام رضا(ع) فرمود: رحمت خدا بر بنده ای که امر ما را زنده کند. از حضرت پرسیدم: چگونه امر شما را زنده می کند؟  حضرت فرمود:  دانش های ما را فرا می گیرد و به مردم یاد می دهد. بی گمان اگر مردم از زیبایی کلام ما آگاه می بودند، از ما تبعیت می کردند.14  احیای امر و همچنین تبعیت و اطاعت اشاره به اقتدار اجتماعی دارند. وقتی ایده ای در جامعه زنده و نقش آفرین باشد و مردم از آن تبعیت و اطاعت اشاره به اقتدار اجتماعی تحققّ می یابد. اما مهم این است که این مسئله چگونه اتفاق می افتد. حضرت قاعده ای را بیان کرده که بر اساس آن رابطة مستقیمی میان آگاهی و اطاعت برقرار شده است. اگر سطح آگاهی افزایش یابد و زیبایی های اندیشة امامت روشن گردد، بی تردید تبعیت و فرمانبرداری اتفاق خواهد افتاد و این یعنی تحقق اقتدار اجتماعی. جالب اینجاست که در روایت نقل شده، راه تحقق این امر نیز مشخص شده که عبارت است از فرا گرفتن علوم اهل بیت(ع) و آموختن آن به دیگران.  از آنچه بیان شد، روشن می گردد که عامل استضعاف اجتماعی امامت، استضعاف فکری مردم است. وقتی جامعه از نظر فکری ضعیف باشد، امامت را رها خواهد کرد و در نتیجه به استضعاف کشیده خواهد شد. پس برای تأمین اقتدار اجتماعی باید با افزایش سطح آگاهی و بینش، استضعاف فکری مردم را برطرف کرد. وقتی استضعاف فکری مردم برطرف شد، کسانی که از نظر اجتماعی در ضعف بودند (امامان) به اقتدار و حکومت خواهند رسید.  6. نکتة مهم اینکه برای این امر باید طرحی درانداخت و پروژه هایی را تعریف کرد. نمی توان نشست و امیدوار بود که به مرور زمان و به صورت ناخودآگاه استضعاف فکری به تقویت فکری تبدیل شود. باید برای این امر چاره ای اندیشید و برنامه ای تنظیم کرد. رسالت آن نیز بر عهدة حوزة تشیع و هم اکنون بر عهده حوزة علیمة قم است.  امام صادق(ع) می فرماید:  به زودی کوفه از مؤمنین خالی می شود و دانش در آن فرو می رود، همان گونه که مار در سوراخ خود فرو می رود، سپس دانش در شهری به نام قم آشکار می شود و پایگاهی برای دانش و فضیلت می گردد تا آنکه هیچ مستضعف فکری در زمین باقی نماند. حتی زنان در خانه ها و این نزدیک ظهور قائم ماست. پس دانش از آن شهر به دیگر سرزمین ها پراکنده می گردد و حجّت خدا بر مردم تمام می شود به گونه ای که هیچ کس در زمین باقی نمی ماند مگر اینکه دین و دانش به او می رسد، آنگاه قائم ظهور می کند.15  این حدیث بسیار گویاست. حوزة علمیه باید با درک شرایط جهانی برای برچیدن استضعاف فکری در سطح جهانی، برنامه ریزی کند.  **پی نوشت ها:**  1. سعیدی، محمد حسن، مجلة حکومت اسلامی، ش 17، ص 233.  2. ر. ک: ری شهری و همکاری، موسوعة امام علی(ع).  3. بحارالانوار، ج 69، ص 170.  4. این واقعیتی است که قرآن کریم آن را بیان کرده است. خداوند متعال دربارة سلوک فرعون با بنی اسرائیل می فرماید: فرعون قوم خود را تحقیر می کرد و آنان از او اطاعت می کردند (زخرف(43) آیة 54) و در جایی دیگر دربارة سلوک او، از زبان حضرت موسی(ع) خطاب به بنی اسرائیل، می فرماید: به بدترین وجهی شما را عذاب می کردند و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را برای بیگاری زنده می گذاشت. (ابراهیم(14) آیة 6) و ر.ک: (بقره(2) آیة 49). پدیدة شگفتی است که تحقیر و شمشیر، میوة اطاعت به بار آورد!! و شگفت انگیزتر اینکه خداوند متعال علت این پدیده را فسق و فساد خود مردم معرفی می کند، نه فرعون. البته فرعون فاسد و فاسق هست، ولی علت موفقیت سلوک خشن و تحقیر آمیزش، فسق و فجور خود مردم بود و اساساً چنین مردمی جز با این سلوک به راه نمی آیند. این یک اصل است و شاید هدف قرآن کریم از طرح این حکایت، بیان همین اصل باشد. خداوند متعال در این باره می فرماید: به تحقیق آنان مردمی فاسق بودند. (زخرف (43) آیة 54).  5. عیون الحکم و المواعظ، ص 168، ح 3488؛ غررالحکم، ح 3758.  6. امالی مفید، ص 207، ح 40، و ر. ک: نهج البلاغه، خطبة 182؛ ینابیع الموده، ج 3، ص 443.  7. ارشاد، ص 281؛ احتجاج، ج 1، ص 414، ح 89، و ر.ک: کافی، ج 8، ص 361، ح 551؛ بحارالانوار، ج 77، ص 364، ح 33.  8. کافی، ج 8، ص 210.  9. مثلاً رسول خدا(ص) می فرماید: قیامت برپا نمی شود تا زمانی که زمین از ستم و دشمنی آکنده شود، آنگاه مردی از خاندان من قیام کند و زمین را که از ظلم و جور آکنده شده، از عدل و داد پر می کند.» و یا در کلام دیگری می فرماید: اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند مردی از خاندان مرا بر می انگیزد که دنیا را پر از داد می کند همچنان که پر از ستم شده است.  10. امام خمینی دربارة این گروه می فرماید: یک دسته ای می گفتند: که خوب، باید عالم پر از معصیت بشود تا حضرت بیایند، ما باید نهی از منکر نکنیم امر به معروف هم نکنیم تا مردم هر کاری می خواهند بکنند، گناهان زیاد بشود که فرج نزدیک بشود.  11. سورة انبیا (21)، آیة 105.  12. سورة رعد (13)، آیة 11.  13. سورة انفال (8)، آیة 53.  14. عیون الاخبار الرضا، ج 2، ص 275.  15. بحارالانوار، ج 6، ص 213. |